

تصور زن از زنانگی طی فرایند طلاق: بازاندیشی در تعریف از خود (مورد مطالعه: مدرسان زن دانشگاه جامع علمی - کاربردی تهران)

سولماز حشمتی^۱، دکتر حسین آقاجانی^۲ و دکتر علیرضا محسنی تبریزی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۲۳

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۱۱/۲۸

چکیده:

طلاق، به‌عنوان یک واقعیت ناخوشایند و همراه با خسران به‌ویژه برای زنان شناخته می‌شود. این پژوهش به چگونگی تصور زنان از زنانگی‌شان طی فرآیند طلاق (قبل و بعد) پرداخته است و در صدد دستیابی به چگونگی تغییرات در تصور از زنانگی بوده است. در تحلیل این فرآیند با استفاده از روش نامور به «نظریه زمینه‌ای» به سراغ ۱۷ نفر از زنان مدرس دانشگاه علمی - کاربردی رفته‌ایم که به لحاظ طبقاتی عمدتاً به طبقه متوسط تعلق دارند. یافته‌ها حاکی از آن است که فرآیند طلاق چگونه به «بازاندیشی در خود» برای زنان منجر گردیده و چگونه به آنان برای کسب خودمختاری و فردیت حاصل از آن یاری‌رسان بوده است؛ و تحلیل و تفسیر داده‌های کیفی مأخوذ از سوژه‌ها نشان می‌دهد که طلاق و تجربه هر گونه جدایی در کنار تمامی ملال‌هایش در جهت تحقق قدرت کنشگرانه زنان و تجربه سوژگی از سوی آنان عمل کرده است و منجر به دستیابی زنان به خودانگیختگی و توانمندی در ابراز خود، شده است.

مفاهیم کلیدی: خودمختاری، خودمختاری رابطه‌ای، بازاندیشی در تعریف از خود، طلاق، جامعه مدرن، نظریه مبنایی

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران
heshmati.solmaz982@gmail.com

^۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
hos.aghajani@iauctb.ac.ir

^۳ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران mohseni@ut.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

«طلاق» در جامعه ما که قریب یکصد سال در حال گذار از پیچ و خم سنت و مدرنیته است، به همراه واقعیتهای مخاطره‌آمیز و توأم با شر و پشیمانی، خصوصاً برای زنان، القاء و بازنمایی شده است. منظور ما از جامعه در حال گذار، آن هستی جمعی انسانی است که ساختار آن در حال دگرگونی از جامعه سنتی به جامعه مدرن است. تغییر جایگاه فرد در ذهنش، بازاندیشی فرد در خود، در زندگی مادی‌اش، تغییر جایگاه دیگران برای فرد، تغییر جایگاه فرد از منظر دیگران و بازتاب آن در زندگی یک زن طلاق گرفته و تغییرات دیگر، رویدادهای تازه‌ای است که حول و حوش تجربه طلاق جولان می‌دهد (Aghajani, 2018: 130). پژوهش حاضر نیز برای پرداختن به مسأله‌ی تصور زن از زنانگی (بازاندیشی در تعریف از خود)^۱ که بخش مهمی از هویت وی را شکل می‌بخشد، طی فرآیند طلاق انجام گرفت. پرسش اصلی این بود که فرآیند طلاق چه تأثیر بر تصور زن از زنانگی‌اش می‌گذارد و آیا این تجربه منجر به بازاندیشی در تعریف از زنانگی خویش در زنان می‌شود؟ و آیا به تحقق یکی از بنیادی‌ترین و ارزشمندترین اصول اخلاقی در زندگی که به زعم کانت «خودمختاری»^۲ و در اندیشه فمینیستی «خودمختاری رابطه‌ای»^۳ خوانده می‌شود، می‌انجامد یا خیر؟ این خودمختاری و خودمختاری رابطه‌ای تعریف شده بر اساس آن اگر در افراد (در اینجا زنان) شکل نگیرد و رشد نیابد و به تعبیر جان استوارت میل در انقیاد زنان^۴ اگر به آدمیان اجازه ندهند که مستقل و آزاد باشند، و آن‌ها فقط بتوانند سلطه دیگران را بپذیرند، در این صورت مجبور ساختن دیگران به تسلیم در مقابل خواسته‌هایشان اهمیت بسیار می‌یابد (Mill, 2014: 155).

بر اساس این مفاهیم نظری - خودمختاری از دید کانت و خودمختاری رابطه‌ای تعریف شده بر اساس آن در نظریات فمینیستی و انقیاد زنان از نگاه میل، مسأله مقاله حاضر این است که زنان چگونه در طی فرآیند (پیش و پس از آن) به بازتعریف و بازاندیشی نسبت زنانگی‌شان دست یافته‌اند؟ این مواجهه با خویشتن خویش چگونه رخ داده است؟

گرچه پژوهش حاضر با مفروض گرفتن طلاق از سوی جامعه به عنوان یک مسئله‌ی فردی و اجتماعی کار خود را آغاز می‌نماید اما الصاق برچسب «مسأله» بر تجربه‌ی طلاق و

¹ reflexivity

² othunomy

³ relational othunomy

⁴ the subjection of women

جدایی که منجر به پیش داوری و قضاوت در کار پژوهش خواهد شد، این خطر را به دنبال خواهد داشت که پژوهشگر را از عمیق شدن و درگیر شدن در تجربه‌ی زیسته‌ی زنان باز دارد. در این جاست که در تصریح مسأله‌ی پژوهش باید به این موضوع اشاره کرد که رسیدن به دریافت جدیدی از پدیده‌ی طلاق جزء با مراجعه به افراد طلاق گرفته کامل نخواهد بود و آشنایی با تجربیات زانی که از همسرانشان جدا شده‌اند و پس از آن، رابطه و یا روابطی را تجربه کرده‌اند، ابعاد جدیدی از این رویداد را روشن می‌سازد که عموماً از دریچه‌ی برداشت‌ها و قضاوت‌های جزمی حاکم، دور از دسترس است.

این پژوهش می‌کوشد تا برخلاف داوری‌ها و نگرش‌های عرفی پرتو جدیدی به روی طلاق به‌عنوان جایگاهی برای تغییر در تصور زن از زنانگی‌اش و بازاندیشی در آن بیفکند. و باید متذکر شد رشد طلاق، نگاه خاص به زنان مطلقه در مقایسه با مرد مطلقه، زن بودن پژوهشگر، رشد توجه به مسائل زنان در سال‌های اخیر، مسائل متفاوت زنان در مقایسه با مردان در جریان تجربه‌ی طلاق و پژوهش‌هایی که نشان داده‌اند که میزان آسیب‌پذیری زنان از واقعه‌ی طلاق بیش از مردان آنان است (*Putten, 1987, qtd.in Akhavan, 2003*) و اینکه در جوامعی که خانواده حمایت مؤثری از زنان مطلقه انجام نمی‌دهد نسبت آسیب‌های وارده به زنان در برابر با مردان، دوچندان می‌شود (*Amatto, 2001, qtd.in Akhavan, 2003*). از جمله مهم‌ترین دلایلی است که در پس انتخاب زنان، برای انجام کار در نظر گرفته شده است و از همین رو تجربه‌ی زنان از طلاق موضوع مطالعه قرار گرفته است. پرداختن به موضوع طلاق از منظر زانی که آن را تجربه کرده‌اند، قادر است به درک عمیق‌تر مسائل فردی و اجتماعی مرتبط با زنان منجر شود، که می‌تواند در برنامه‌ریزی‌های خاص زنان مورد توجه قرار گیرد.

چارچوب مفهومی پژوهش

علیرغم اینکه در روش نظریه‌مبنایی هدف ساخت یک نظریه بر اساس داده‌های مأخوذ از جامعه مطالعاتی است، معهداً همان طوری که استروس و کوربین متذکر شده‌اند، ضرورت دارد که محقق بر اساس مبانی نظری و تجربی موجود به مرور در باب ادبیات مرتبط با موضوع تحقیق دست زده و از حدود و ثغور و تعدد و کیفیت دیدگاه‌ها، مفاهیم، معانی، عوامل موجد و مانند آن در باب موضوع مطالعاتی مطلع گردد. دلایل استفاده از ادبیات مربوط به موضوع تحقیق از دیدگاه استروس و کوربین ناظر بر موارد زیر است:

۱. مراجعه به ادبیات موضوع سبب فراهم آوردن امکان مقایسه داده‌هایی را که محقق گردآورده است، می‌شود.
۲. مراجعه به ادبیات موضوع محقق را با مفاهیم و معانی حساس مرتبط با موضوع تحقیق آشنا می‌سازد.
۳. مراجعه به ادبیات موضوع می‌تواند منبع الهام محقق و مانع از سرگردانی او در میدان تحقیق و در مرحله تحلیل داده‌ها شود.
۴. مراجعه به ادبیات موضوع می‌تواند در تنظیم سؤالات و پرسش‌های تحقیق مفید و مؤثر باشد و در تحلیل داده‌ها به محقق کمک کند.
۵. ادبیات موضوع می‌تواند حوزه‌های نمونه‌گیری نظری را پیشنهاد کند.
۶. مراجعه به ادبیات تحقیق موضوع می‌تواند به کار تأیید یافته‌های تحقیق بیاید و از یافته‌های تحقیق حمایت کند (Strauss & Corbin, 1997: 47-75).

خودمختاری، خودمختاری رابطه‌ای و رهایی از انقیاد در جامعه مدرن

خودمختاری، همان اصل اساسی است که کانت متأثر از روسو آن را *othunomy* نامیده و شالوده‌ی حیات اخلاقی انسان می‌انگارد. طبق برداشت کانت، خودمختاری آن است منظور که انسان‌ها در زندگی خود منقاد هیچ اراده‌ای برتر از قانون اخلاقی درونی‌شان نباشند و رها از هر گونه انقیاد آزادی راستین خود را چنان تجربه کنند که مهر تأییدی باشد بر تحقق «اراده» و «خواست» فردی‌شان. تقید به همین خودمختاری رها از قید هر گونه اراده‌ای برتر است که «بنیاد شرف طبیعت انسانی و هر گونه طبیعت خردمند» به شمار می‌رود (Kant, 2015: 105).

لازمه‌ی تحقق این خودمختاری رهایی از شر قیومیت دیگران است که خود منوط به اتکا به قوه‌ی خرد و فهم فردی است. این رابطه در تعریف کانت از «روشنگری» نیز مستتر است، آنجا که در سرآغاز رساله‌ی مشهور خود در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟ می‌نویسد:

«خودمختاری خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن؛ و نابالغی در به کار گرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری. «دلیر باش در به کار گرفتن خویشتن» این است شعار روشنگری (Ibid:51). کانت خودمختاری را عمدتاً در برابر اصل اخلاقی دیگری پیش می‌کشد که آن را «دیگرآئینی» می‌نامد (Ibid:100). منظور آموزه‌ای است که بر مرجعیت اراده و قانونی برتر از اراده و قانون فرد تأکید می‌ورزد. البته در برخی از

مشهورترین فلسفه‌های اخلاق همچون فلسفه‌ی امانوئل لویناس، دریافت خاصی از دگرآئینی وجود دارد که منظور از آن تقید اخلاقی و عاطفی به دیگری است. در این برداشت، خودآئینی به منزله‌ی قسمی تکبر و خودخواهی بی‌لگام انگاشته می‌شود. دریافت کانت از خودآئینی ربطی به نخوت و تکبری ندارد؛ که لاجرم به تحکم بر دیگری دامن می‌زند. بلکه خود آئینی کانت رهاورد قیام علیه هر گونه تحکمی در دفاع از کرامت انسانی و شرط لازمه‌ی آزادی انسانی است؛ تا آنجا که کانت می‌نویسد: «آزادی و خود قانون‌گذاری اراده، هر دو نمایانگر استقلال یا خودآئینی هستند و بنابراین مفهومی دوسویه می‌باشند و درست از همین رو یکی از آنها نمی‌تواند به تنهایی برای تشریح دیگری به کار رود یا دلیلی برای توجیه آن ارائه دهد» (Ibid: 128).

آثار اولیه فمینیست‌ها به اندیشه خودمختاری با سوءظن می‌نگریستند، چرا که تصور می‌کردند که به شکل نازیبایی مردانگی را به‌عنوان کمال انسانی ترویج می‌کند. فمینیست‌های متأخر بر آن شدند که اندیشه خودمختاری را احیا کنند. برخی از آنها بحث کرده‌اند که برای بیان شرایط انتخاب مستقل اساساً می‌بایست سرکوب جنسیتی و همچنین مفاهیم مرتبط با آن چون شی‌سازی را فهم کرد. بر این اساس فلسفه‌پردازان فمینیست در جهت احیای مفهوم خودمختاری تلاش کردند و به گونه‌ای که با اصول نظری فمینیستی همخوان و سازگار باشد، مفهوم‌پردازی مجدد نمودند. «خودمختاری رابطه‌ای» نامی است که آنها از باز مفهوم‌پردازی اندیشه خودمختاری در نظر گرفتند.

فمینیست‌ها با مفهوم خودمختاری رابطه‌ای تلاش می‌کنند به این پرسش پاسخ دهند که چگونه سرکوب درونی و نهادینه شده و شرایط اجتماعی سرکوب‌گرایانه، خودمختاری عامل‌ها را تضعیف می‌کند و یا از بین می‌برد. نظریه‌های مرتبط با خودمختاری رابطه‌ای به عناصر آیین‌نامه‌ای و علی پرداخته‌اند. نظریه‌های مبتنی بر عنصر آیین‌نامه‌ای به این اعتقادند که خودمختاری زمانی حاصل می‌شود که عامل یک فرایند خردمندانه درونی از تفکر و اندیشه در باب انگیزه‌هایش، باورهایش و ارزش‌هایش از سر گذرانده باشد و یا توانایی و قابلیت از سر گذراندن آن را داشته باشد و سپس ترجیحاتش را با نظر به چنین اندیشه و تفکری اعمال و یا اصلاح و تعدیل نماید. علاوه بر این مفهوم رابطه‌ای را می‌تواند بر اساس عنصر علی و معلولی تحلیل و بررسی شود. مفهوم علی بر تأثیر روابط اجتماعی و نیز محیط اجتماعی و تاریخی بر قابلیت‌ها و توانایی عامل‌ها، صحنه می‌گذارد. آنت بیر نشان می‌دهد که عامل‌ها افراد دوم‌اند که دیگران آن‌ها را شکل می‌دهند و از آن‌ها مراقبت می‌کنند. از نظرگاهی دیگر روابط اجتماعی بر رشد و ارتقا خودمختاری اثرگذار می‌باشد.

اگر ما از خودمان بپرسیم که به واقع چه چیزی افراد را قادر می‌سازد که خودمختار شوند و یا باشند بی‌شک پاسخ انزوا و تنهایی نیست، بلکه روابط با والدین، دوستان، همسر، دوست و یا عشق زندگی می‌باشد. همان‌طور که روابط اجتماعی موجب رشد و ارتقا خودمختاری می‌شود، فقدان روابط اجتماعی مطلوب و مناسب نیز می‌تواند رشد و شکل‌گیری آن را متوقف نماید. به همین سان محیط اجتماعی و تاریخی، اجتماعی شدن و درونی شدن سرکوب جنسیتی ممکن است توانایی برای خودمختاری و استقلال را مانع شود و یا ارتقا بخشد. در هر صورت روابط بین شخصی و یا محیط اجتماعی بخشی از چگونگی خودمختاری را تصریح می‌کند. از منظر مارینا اوشانا چنین شرایط بیرونی (سرکوب جنسیتی) با خودمختاری ناهمخوان است چرا که خودمختاری یک جهانی را می‌طلبد که عوامل در آن در عمل بر روی انتخاب‌ها و ترجیحات و اعمال‌شان، تسلط و اقتدار دارند. الزامات و قید و بندهای بیرونی به شدت نیرو و توانایی که لازمه خودمختاری محسوب می‌شود را تحلیل می‌برد (Storjar, 2017: 37-41).

از منظر فمینیست‌ها تمکین و نمایش آن در زندگی زنان نتیجه نظام‌هایی با سرکوب جنسیتی می‌باشد، که در آن از زنان انتظار رفته است که نقش فرومایه و سرسپرده را اتخاذ کنند. به‌علاوه به دلیل پیوند این قسم از تمکین‌ها و ملاحظات از سوی زنان و نظام‌های سرکوب جنسیتی، بسیاری از فمینیست‌ها در برابر این باور که چنین زنانی خودمختار و مستقل هستند، مقاومت می‌کنند. سوزان ببیت بحث می‌کند؛ هر چند به نظر می‌رسد، که این زنان بر طبق طرح‌ها و برنامه‌های خودشان زندگی می‌کنند، اما در واقع تمکین و ملاحظات برای هر نوع خوش‌خدمتی با خودمختاری وی ناهمخوان و ناسازگار می‌باشد. این شکل از فرومایگی و سرسپردگی آن خودی نیست که معرف مفهوم خودمختاری باشد (Wetland, 2012: 59-81).

در نگاه فمینیست‌ها این شکل ترجیحات سازشگری و سرسپردگی ساخته و پرداخته شرایط سرکوب است. سازشگری ممکن است نتیجه درونی‌سازی ایدئولوژی سرکوب‌گرایانه باشد. بر طبق این نظریه‌پردازان بسیاری از زنان زمان و هزینه‌های هنگفتی را صرف زیبایی و بی‌عیب و نقض کردن بدن خود می‌کنند و به شکلی ناآگاهانه هنجارها و ارزش‌های سرکوب‌گرایانه در یک محیط مردانه را درونی می‌سازند و هیچ‌کسی از این شرایط سرکوب‌گرایانه در امان نخواهد بود. آندریا وست‌لند بحث می‌کند که زنان می‌توانند آزادانه به هنجارها و ارزش‌هایی که آن‌ها را تابع قرار می‌دهد، متعهد باشند، اما به همان اندازه آنان مسئول و پاسخگوی به دیگران برای تعهدشان به آن هنجارها و ارزش‌ها می‌باشند.

مسئله‌ی دیگری که توجه نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده آن است که عامل‌ها خودآگاهانه با شیوه‌های سرکوب هم‌ساز و همراه می‌شوند. شرکت در شیوه‌های سرکوبی که به شدت حق‌های انتخاب زنان را برای محتمل شدن آسیب‌های روانی و فیزیکی (مثل انجام جراحی‌های زیبایی پرخطر) تحت نفوذ خود قرار می‌دهد. هم‌سازی با شیوه‌های سرکوب، بیشتر می‌تواند خواست و نیاز واضح و روشن یک جامعه و یک فرهنگ باشد که به صورت آگاهانه توسط خود زنان تقویت می‌شوند (Friedman, 1997: 40-61).

اصل خودمختاری با حدودی که برای آن شمردیم، بنیان ارزشی برای رهایی از پدیده‌ای است که جان استوارت میل آن را «انقیاد زنان» نامیده است. میل اذعان می‌کند که زنان به خاطر شکل‌گیری بخش اعظم عواطف و خواست‌هایشان در نسبت با مردان، مصنوعاتی فاقد بصیرت و آگاهی‌اند. البته این توصیف میل در راستای استخفاف شأن و منزلت زنان در مقایسه با مردان نیست، بلکه او به‌عنوان یکی از پر شورترین مدافعان حقوق زنان، در تقبیح نهادهای اجتماعی تبعیض‌آمیزی سخن می‌گوید که مسبب بردگی عاطفی، جسمی و ذهنی زنان است. البته میل علت انقیاد زنان را صرفاً به استیلای ظالمانه‌ی نهادها فرو نمی‌کاهد، بلکه او عدم شجاعت زنان در بریدن از وابستگی عاطفی از مردان را نیز به منزله‌ی علت انقیاد زنان می‌شمارد. از این حیث میان نگرش کانت به علت سرسپردگی انسان‌ها به قیومت مراجع مقتدر، یعنی فقدان شجاعت در به‌کاربردن فهم خویش و تحلیل میل از علت انقیاد زنان تناظری وجود دارد. نکته‌ی جالب توجه درباره‌ی میل این است که او با نگرشی بدبینانه نسبت به دل‌بستگی‌های بی‌چون و چرا در قالب عشق توأم با وفاداری و از خودگذشتگی، با بینشی روانشناختی - فلسفی، به درستی مهر ناشی از وابستگی را گونه‌ای استبداد زناشویی انگاشته و سپس ضمن تشبیه رابطه‌ی شوهر و همسر به رابطه‌ی ارباب و بنده می‌نویسد: «... و این طنز زندگی است. انسان سپاسگزار کسی است که می‌تواند بی‌هیچ زحمتی زندگی‌اش را بگیرد، ولی به اراده خود چنین نمی‌کند، در چنین وضعیتی است که قوی‌ترین احساس وفاداری و محبت و سپاس در انسان بیدار می‌شود» (Mill, 2014: 52).

اشاره میل به برساخته شدن خود مجعولی است که شالوده‌ی آن نه خودمختاری و اراده و فردیت زن، بلکه جایگاه فرودست زن و وابستگی آن به خواست و قدرت مردانه است.

میل در این خصوص می‌نویسد:

¹ the subjection of women

«وقتی انسان را از حاکمیت بر خود بازداریم، شخصیت خود را با اهتمام به سلطه بر دیگران نشان خواهد داد. اگر به آدمیان اجازه ندهند که وجودی مستقل داشته باشند، و آنها فقط بتوانند سلطه‌ی دیگران را بپذیرند، در این صورت مجبور ساختن دیگران به تسلیم در مقابل خواست‌هایشان اهمیت بسیار می‌یابد. هنگامی که به آزادی نمی‌توان امید داشت اما به قدرت می‌توان، قدرت به هدف بزرگ آدمی تبدیل می‌شود ... عشق به قدرت و عشق به آزادی تا ابد با یکدیگر در تعارض‌اند» (Ibid: 155).

پیشینه پژوهش

الف) تحقیقات داخلی

در حول و حوش موضوع تصور از بدن و زنانگی در فرایند طلاق و جدایی از رابطه، تحقیقات بسیار اندکی در داخل انجام شده است که در زیر به مهم‌ترین و نزدیک‌ترین آنها به موضوع تحقیق اشاره می‌کنیم.

پژوهش زهرا آقاجانی (۱۳۹۶)، با عنوان «فرآیند هویت‌یابی در جریان تجربه‌ی طلاق» در میان ۲۲ زن طلاق گرفته و دانش آموخته‌ی رشته‌ی علوم اجتماعی از شهر تهران، نشان می‌دهد که رخداد طلاق برخلاف فهم و تصور عمومی در بسیاری از مواقع منجر به آزادی فردی و باز هویت‌یابی کنش‌گران شده است. براساس نتایج این پژوهش که به صورت کیفی و با روش نظریه‌ی زمینه‌ای حاصل شده است طلاق با تمام خسارت‌های مالی و روانی و عاطفی و جسمی وارده بر کنش‌گران و افراد مورد مصاحبه، به بسیاری از آنان این پژوهش در بازیافت هویت خویش یاری رسانده و به آن‌ها کمک کرده که علی‌رغم تمامی خسارت‌ها هویت خود را بر اساس اولویت‌های خود بازسازی کرده و احساس رضایت‌مندی کنند (Fasaei & Esari, 2013).

در پژوهشی تحت عنوان: باز تعریف «خود» و ساخت هویت در میان زنان پس از طلاق؛ که با اتخاذ رویکردی کیفی و تکنیک مصاحبه‌ی عمیق نیمه ساختاریافته با هجده زن طلاق گرفته به دنبال فهم چالش‌های هویتی زنان پس از طلاق و نحوه‌ی باز تعریف «خود» و ساخت «هویت» جدید در میان آنان بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بیشترین ابعادی که زنان در آن مبادرت به بازتعریف «خود» می‌کنند شامل نقش‌های جدید، سبک زندگی جدید، ارتباطات جدید و امنیت هستی‌شناختی و روانی است (Rafaatjah & Sayyarpour, 2011).

در مطالعه‌ای عوامل اجتماعی، فرهنگی مؤثر بر بازنمایی هویت از طریق بدن را مورد بررسی قرار داده‌اند. روش پژوهش مجموعه‌ای از فنون (مشاهده، مصاحبه و پرسشنامه) و روش‌های کمی و کیفی بوده است. ۴۱ زن به صورت هدفمند انتخاب و در این مطالعه شرکت داده شدند. نتایج نشان دادند که هر چه بهره‌مندی زنان از سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی بالاتر بوده، بدن آن‌ها به میزان کمتری برای کسب منزلت و جایگاه اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته می‌گیرد. دیگر آنکه هر چند که کلیشه‌های جنسیتی حاکم در جامعه در بازنمایی بدن زنان حائز اهمیت است، اما وابسته به سرمایه‌های فرد می‌باشند و هر چه برخورداری از سرمایه‌ها بیشتر باشد گرایش به کلیشه‌های جنسیتی (جلوه‌گری و نزدیک شدن به بدن ایده‌آل ارائه شده از طریق جامعه) کمتر می‌شود.

ب) تحقیقات خارجی

(Charlott & Patrick Markey, 2004) در پژوهشی با عنوان «فهم رضایت از بدن زنان: نقش شوهران»، ۱۷۲ زوج آمریکایی - اروپایی از طبقه متوسط و تحصیل کرده را مورد مطالعه قرار دادند. و از نتایج این که زنان بیش از شوهران‌شان از بدن‌شان ابراز نارضایتی می‌کردند و دیگر آن که شوهران‌شان در واقعیت کمتر از آنچه که زنان درک و تصور می‌کردند از بدن و ظاهرشان نارضایتی داشتند.

(Hessen & Woertman, 2017) پیوند میان تصور از بدن و رضایت جنسی و کیفیت رابطه بین زوج‌های عاشق را بررسی کردند؛ و نتایج نشان دادند چگونگی تصور از بدن با تلقی و برداشت از کیفیت رابطه جنسی در ارتباط بوده است یعنی تصور مثبت از بدن بین زوجین نشانگر رضایت بیشتر جنسی آنان بوده است.

(Hernandez & et. al, 2016) نیز در مطالعه‌ای کیفی به مسئله چگونگی شکل‌گیری و ساخت تصور از بدن بین زنان مکزیکی پرداختند. نتایج حاکی از آن بودند که زنان تصور از بدن خود را بیشتر دوست‌ها، تجربه جدایی از همسر و یا دوست‌ها، وارد شدن به یک رابطه جدید، خانواده و استراتژی‌های حاکم بر جامعه می‌دانستند.

با مرور مطالعات و پژوهش‌های انجام شده در حول و حوش موضوع تصور از بدن (زن) باید خاطر نشان کرد که اندک مطالعاتی در این باب با استفاده از روش‌های کیفی چون روش نظریه مبنایی صورت گرفته است. بسیاری از مطالعات به شکلی ساختاریافته پرسشنامه‌ای و پیمایشی انجام شده است.

بویژه زمانی که پای مسئله طلاق نیز به میان کشیده می‌شود و تصور از زنانگی در ارتباط با مسئله طلاق قرار می‌گیرد و چگونگی این تصور در طی فرایند طلاق (باز تعریف خود) به‌عنوان مسئله اصلی پژوهش مدنظر قرار می‌گیرد.

هر چند که مطالعاتی در باب هویت زنان و بازتعریف هویت آنان پس از طلاق صورت پذیرفته که به نمونه‌ای از آن اشاره شده است؛ اما مطالعه اخیر بر روی بخشی از هویت یعنی بدن زن و زنانگی، که بی‌شک بخش مهم و قابل تاملی در شکل بخشیدن، ساختن و بر ساختن هویت زنان می‌باشد، متمرکز شده است.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش بر اساس «نظریه‌ی زمینه‌ای»^۱ صورت گرفته است، که می‌توان آن را نظریه مبتنی بر داده‌های عینی یا بررسی مبتنی بر زمینه‌ی عینی پژوهش توصیف کرد. در این پژوهش با هدف اصلی چگونگی تصور زنان از زنانگی در طی فرایند طلاق از روش نظریه زمینه‌ای یا داده محور سود بردیم. این رویکرد که با تحلیل و تفسیر متن سر و کار دارد، یکی از عمده‌ترین شیوه‌های تحلیل و تفسیر داده‌های کیفی به شمار می‌رود. در تحقیق حاضر از شیوه‌ی معرفی شده توسط استراوس و کوربین در روش مبنایی در تحلیل و تفسیر داده‌های جمع‌آوری شده استفاده گردیده است.

این پژوهش در شهر تهران صورت گرفته است و سوژه‌های تحت مطالعه این تحقیق مدرسان زن دانشگاه جامع علمی کاربردی بوده‌اند که حداقل یک بار تجربه طلاق داشته‌اند. که ۱۸ تن از آن‌ها به صورت داوطلبانه و حضوری تحت مصاحبه عمیق و نیمه ساختاریافته‌ی چندین ساعته قرار گرفته‌اند. نخستین نمونه‌ها براساس نمونه‌گیری هدفمند از اشخاص معینی بر اساس بصیرت‌های موجود در سخنان‌شان انتخاب شدند. استراتژی‌های نمونه‌گیری مختلفی برای این کار انتخاب شد: نمونه‌گیری تدریجی براساس مطالعات پیشین، تجربه‌ی زمینه‌ی شخصی، طراحی ایده‌ی اولیه پژوهش و مسأله اصلی آن انجام شد و ادامه یافت. به دلیل آشنایی محقق با روش‌های انجام مصاحبه (مهارت در مصاحبه‌های مردم‌شناختی و روانکاوانه)، از همان مصاحبه‌ی اول روند به دست آوردن اطلاعات مناسب برای کار به خوبی و در حد مطلوبی پیگیری و محقق شد. البته تجربه‌ی مصاحبه‌های بعدی تجربیات موفق‌تری بودند، اما تمامی مصاحبه‌ها که اغلب بین ۳ تا ۴

^۱ grounded theory

ساعت به طول انجامیده (با برخی از افراد در دو و یا سه نوبت مصاحبه شده است) حاوی اطلاعاتی مرتبط با موضوع و پرسش‌های اصلی پژوهش بوده است. نمونه‌های بعدی بر اساس منطق نمونه‌گیری گلوله برفی انتخاب شدند. در ادامه مسیر و پس از کدگذاری‌ها و مقوله‌بندی‌های اولیه، نمونه‌گیری‌های مکمل نظری بر اساس یافته‌های به دست آمده شکل گرفتند و این روند تا رسیدن ۱۷ نفر (یک نفر به تشخیص محقق به علت روایت‌های ضد و نقیض و دور از واقعیت از موارد حذف شد) و اشباع نظری ادامه یافت. لازم به ذکر است که روش اصلی نمونه‌گیری در تولید نظریه مبنایی، نمونه‌گیری نظری است که در تمام مدت جریان جمع‌آوری داده‌ها و انجام مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته و بدون ساختار مورد توجه بوده است. در این شیوه از نمونه‌گیری تعداد سوژه‌های تحقیق از پیش مشخص نیستند. سوژه‌ها با هدف کمک به پرشدن خانه‌های خالی ماتریس نظریه انتخاب می‌شوند و نمونه‌گیری تا زمانی که مفهوم جدیدی از طریق مصاحبه‌ها به دست نیاید و اشباع نظری رخ ندهد ادامه می‌یابد (Mohseni Tabrizi, 2016: 285).

و در آخر آن که دستیابی به اعتماد (معادل اعتبار در تحقیقات کمی) در پژوهش حاضر به چند روش صورت گرفت:

۱- کنترل و یا اعتباریابی: در این روش از سوژه‌ها خواسته می‌شود تا یافته‌های کلی را ارزیابی کرده و در مورد صحت و آن و تفاسیر و برداشت‌های محقق نظر دهند و اگر جایی ابهام دارد و یا سوء تعبیری صورت گرفته است رفع شود. نیومن این اعتباریابی را اعتبار اعضا می‌نامد (Mohammadpour, 2009: 86).

۲- استفاده از تکنیک ممیزی: در این روش چند متخصص و صاحب‌نظر که در کار کیفی تجربه داشتند بر مراحل مختلف کدگذاری، مفهوم‌پردازی، استخراج مقولات و برداشت‌های محقق نظارت کردند.

۳- زاویه‌بندی نظری: این شیوه توسط دنزین پیشنهاد شده است. در این شیوه از نظریات و رویکردهای نظری مرتبط با موضوع تحقیق در مرحله توسعه مفاهیم حساس و تنظیم مقولات و نیز برای تحلیل و تفسیر نتایج استفاده می‌شود که در بخش چارچوب مفهومی پژوهش به تفصیل به آن پرداخته شد (Ibid: 85).

سوژه‌های مورد مطالعه

در این پژوهش به سراغ ۱۸ نفر از زنان حداقل یک بار طلاق گرفته، رفته‌ایم. که در دانشگاه‌های جامع علمی - کاربردی تهران مشغول به تدریس می‌باشند و به طبقه متوسط شهری تعلق دارند.

جوان‌ترین فرد ۳۲ سال و مسن‌ترین آن‌ها ۴۵ ساله بوده است. بازه‌ی زمانی طلاق رسمی آن‌ها بین ۴ ماه و ۱۳ سال بوده است اما اغلب آن‌ها بیش از دو سال از زمان جدایی‌شان گذشته است. تمامی آن‌ها زندگی مستقلی تشکیل داده و دارای درآمد و شغل مستقل نیز بوده‌اند. یک نفر از آن‌ها تجربه دو بار ازدواج ناموفق را داشته و در نتیجه دو بار تجربه طلاق را داشته است. تمامی آن‌ها بطور ثابت و یا تناوبی دست کم یک بار دوست اختیار کرده‌اند و در زمان مصاحبه نیز تمامی آن‌ها در رابطه و یا درگیر تداوم و یا اتمام رابطه بوده‌اند. از این تعداد ۴ نفرشان دارای فرزند می‌باشند که سه نفر از آن‌ها خود سرپرستی و حضانت آن‌ها را بر عهده دارند. و یک نفر از این تعداد به علت روایت‌های ضد و نقیض و غیر قابل اعتماد از خویش و زندگی زناشویی و روابط پس از جدایی از چرخه تحلیل و تفسیر داده‌ها حذف شد.

تحلیل یافته‌های پژوهش

فرایند تدوین نظریه در رویکرد زمینه‌ای بدین‌گونه است که ابتدا از طریق کدگذاری باز^۱، مفاهیم و مقولات فرعی و سپس مقولات اصلی تبیین می‌شوند. در مرحله کدگذاری محوری^۲، مقوله‌های فرعی بدست آمده در بخش کدگذاری باز، در قالب یک مدل پارادایمی، بر اساس رویکرد استروس و کوربین، شامل شرایط علی^۳، شرایط زمینه‌ای^۴، شرایط میانجی و مداخله‌گر^۵، راهبردها^۶ و پیامدها^۷ مجدداً ترکیب می‌شوند تا تصویر روشن‌تر و معقول‌تری از یافته‌ها بدست آید. در انتها نیز کدگذاری انتخابی صورت می‌گیرد و مفهوم مرکزی پژوهش بیان می‌شود. خروجی کدگذاری انتخابی مدل پارادایمی و ارائه نظریه مبنایی است.

¹ open coding

² axial coding

³ causal condition

⁴ contextual condition

⁵ mediator condition

⁶ strategy condition

⁷ consequences condition

الف) کدگذاری باز

اولین مرحله در تحلیل داده‌ها در روش مبنایی کدگذاری باز است. در این مرحله از دل داده‌های کیفی، مفاهیم و مقولات استخراج می‌شوند. مطابق فرایند روش‌شناختی نظریه‌ی مبنایی، طی مرحله اول کدگذاری، از دل داده‌های اولیه، کدها و مفاهیم مشخص و استخراج شدند و سپس طی جریان نمونه‌گیری نظری و در مصاحبه‌های بعدی مفاهیم جدید اضافه گردیده و بر عمق و کیفیت و کمیت مفاهیم پیشین افزوده شد. در مرحله بعد مفاهیم بر حسب انتساب و تعلق منطقی هر یک به مقولات مشخص گردیده و مفاهیم و مقولات نهایی بدست آمدند.

ب) کدگذاری محوری

پس از مرحله کدگذاری باز و تعیین مفاهیم و مقولات، مقولات بدست آمده را در نظامی منطقی برای تولید و ساخت نظریه مبنایی در قالب یک مدل پارادایمی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌دهیم. در این مرحله از یک مدل پارادایمی برای پیوند مقولات و مفاهیم استفاده می‌شود که شامل شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط میانجی و مداخله‌گر، راهبردها و پیامدهاست. کدگذاری محوری شامل مرتبط کردن مقوله‌ها با زیرمقوله‌ها در راستای ویژگی‌ها و ابعاد آنهاست (Mohseni, 2016: 288).

شرایط علی

شرایط علی در نظریه‌ی مبنایی به چرایی و چگونگی واکنش سوژه‌ها به یک پدیده خاص اشاره دارد (Ibid: 290). در تحقیق حاضر شرایط علی به مجموعه‌ای از علل و عوامل ایجابی و ایجاد پدیده‌ی بازاندیشی زن در تعریف از خود و هستی زنانه خویش از منظر سوژه‌ها اشاره دارد. از جمله عواملی که سبب بازاندیشی زن در هستی زنانه خویش شده است، تغییر شبکه روابط و پرسش از خود می‌باشد. جمعی از سوژه‌ها بر این اعتقاد بودند که ایجاد روابط جدید در طی فرایند طلاق و جدایی و تجربه دیگری‌ها در زندگی نقطه آغاز بازاندیشی و بازتعریف از خویش بوده است. مناسبات جدید ارتباطی سوژه‌ها را با خودشان روبرو کرده و آن‌ها را مجبور به مواجهه‌ی با خود نموده و منجر به مکشوف شدن جنبه‌هایی از زنانگی در آن‌ها شده که پیش از آن در هاله‌ای از ابهام بوده است. بر اساس مفهوم «خودمختاری رابطه‌ای» افراد (در این‌جا زنان) در مناسبات ارتباطی و ارزش‌ها و

هنجارهای از پیش تعیین شده، خود را یافته و تعریف می‌کنند و شناختی از خویش به دست می‌آورند.

سهیلا^۱ (۴۲ ساله) در این باره می‌گوید:

«در اواخر زندگی زناشویی که تقریباً تصمیم گرفته بودم از همسرم جدا بشم وارد جمع‌های جدیدی شدم. این روابط یه جورایی انگار باعث کشف توانایی‌های زنانم شده بود. احساس ارزشمندی بیشتری داشتم تازه انگار داشتم دیده می‌شدم؛ منظورم اینکه انگار توانایی‌هایی دارم که برای دیگران قابل تحسین بود؛ مثلاً جذابیت‌های زانهام مدام از سوی آنها دیده می‌شد و راستش برای من خیلی خوشایند بود حسایی رو تجربه می‌کردم که واسم تازگی داشت. هیچوقت یادم نمی‌یاد شوهرم در مورد ظاهر و زیبایی و بدن من نظری داده باشه. اون حتی دانش و رشته تخصصی منو تحقیر می‌کرد. همیشه وقتی می‌خواست ایرادی بگیره و یا کوچیکم کنه نظر می‌داد. همین روابط منو در تصمیم‌گیری برای جدایی مصمم‌تر کرد».

و یا پریا (۳۸ ساله) می‌گوید:

«بعد از جدایی از همسرم یه تغییراتی خواسته و ناخواسته در جمع دوستانم ایجاد شد. چون کلاس‌های مهارت‌های ارتباطی و خودشناسی می‌رفتم در اونجا با آدم‌های جدیدی آشنا شدم، آدم‌هایی که در تجربه از بازنگری در خودم و شناخت توانایی‌هام مؤثر بودن. در این روابط تازه متوجه شدم استقلال روانی یعنی چی، انگار یه پریای جدید داشت متولد می‌شد. این روابط هنوزم ادامه داره و واقعاً در تصور جدیدی که من از خودم پیدا کردم نقش مهمی داشته ...».

شرایط زمینه‌ای

شرایط زمینه‌ای مجموعه‌ی خاصی از شرایط هستند که در یک زمان و مکان خاص پدید می‌آیند تا مجموعه‌ی اوضاع و احوال یا شرایطی را به وجود آورند که اشخاص یا افراد (گروه‌ها) با عمل و تعامل‌های خود به آنها پاسخ می‌دهند. شرایط زمینه‌ای منشأ در شرایط علی و مداخله‌ای دارند و محصول چگونگی تلاقی و تلفیق آنها با یکدیگر برای شکل دادن به الگوهای مختلف با ابعاد گوناگون‌اند (Ibid, 291).

^۱ اسامی ساختگی است نه واقعی.

از زمینه‌هایی که در این پژوهش منجر به باز تعریف زنان از خویشتن خویش و در کل هستی زنانه‌شان، از نگاه سوژه‌ها شده است می‌توان به تغییر ارزش‌ها و چالش‌های خانواده‌ها در عصر مدرن (چالش زن با زنانگی در دوران گذار) اشاره کرد. براساس تجربیات سوژه‌ها تغییر ارزش‌ها در موقعیت گذار از سنت به مدرن، امکاناتی برای آن‌ها ایجاد می‌کنند که بتوانند کلیشه‌های جنسیتی و مناسبات تبعیض‌آمیز در خانواده و بستر جامعه را به چالش درآورند. آن‌ها معتقدند در این دوران، نیازمند بازاندیشی بیش از پیش زنان در هستی زنانه‌شان هستیم. بازاندیشی‌ای که منجر به کاهش خودسانسوری‌های زنانه و استیلای مردانه در ابعاد جنسی، روانی، فکری و ... می‌شود.

سهیلا (۴۲ ساله) می‌گوید:

«می‌دونی در دنیای امروز دیگه الگوهای زنانه و مردانه که جامعه واسمون تعریف کرده، دچار تغییر شده. من فکر می‌کنم امروز زنان کلیشه‌هایی که در مورد زنان در جامعه هست و نمی‌پذیرند. انتظارات زنان و مردان از همدیگه عوض شده مثلاً رابطه جنسی فقط برای لذت بردن مردان نیست زنان هم توقعات خودشونو دارن و دوست ندارن مثل یه کالا بهشون نگاشته و یا دوست ندارن در رابطه جنسی منفعل باشن ...»

و یا فریبا در این‌باره معتقد است:

«زنان امروزی بیشتر از خودشون مراقبت می‌کنن مثلاً بیشتر به فکر سلامتی‌شون به خواسته‌های خودشون اهمیت می‌دن. من یاد می‌یاد که در زندگی زناشویی همیشه بخاطر اینکه وقت می‌داشتم می‌رفتم باشگاه و یا حواسم به تغذیم بود با شوهرم بحث داشتم غر می‌زد مسخره می‌کرد انگار حسودی می‌کرد و یا شاید نگران این بود که منو از دست بده ولی خب من خیلی توجه نمی‌کردم. می‌خوام بگم که زنان مثل قبل مطیع نیستن به حقوقشون آگاه‌تر شدن و حاضر نیستن خواسته‌هاشونو فدای زندگی زناشویی بکنن ...».

شرایط مداخله‌گر

منظور از شرایط مداخله‌گر وضعیت‌هایی است، که بر اتخاذ راهبردها و کنش و تعامل تأثیرگذار هستند. به عبارت دیگر این شرایط به عوامل و عناصری مناسب یا نامناسب اشاره دارد که اثرات یک یا چند عامل تغییر را کندتر یا فعال‌تر می‌سازند (Ibid: 292).

در این پژوهش از مهم‌ترین شرایط مداخله‌ای که در باز تعریف زن از خود از سوی سوژه‌ها به آن اشاره شده است، مواجهات با ابعاد جدیدی از خود بوده است؛ ابعادی که از

منظر سوژه‌ها در رابطه زناشویی و ارتباط با دوست نامکشوف مانده است. سوژه‌ها با توانمندی‌ها و مهارت‌های جنسی و روانی، شغلی و تحصیلی و ... خود مواجهه شده و این مدخلی بوده برای خود بازندیشی

آنان برای مثال زیبا (۴۰ ساله) می‌گوید:

«بعد از ازدواجم با وجود مخالفت‌ها، تحقیرها و سنگ‌اندازی‌های همسرم ادامه تحصیل دادم. تازه متوجه شدم چقدر استعداد دارم همیشه شاگرد اول دانشگاه بودم با اینکه رشته‌های متفاوتی در مقاطع مختلفی خوندم همیشه عالی بودم سریع وارد بازار کار شدم و خوب پول در می‌آوردم حتی بخش زیادی از هزینه‌های مالی زندگی مشترک خودم تأمین می‌کردم. مدرس دانشگاه بودم و کارهای دیگه‌ای هم انجام می‌دادم. همیشه مورد تحسین دیگران بودم و این خیلی برام خوشایند بود تنها کسی که منو نمی‌دید، همسرم بود ...».

و یا مینا (۳۵ ساله) می‌گوید:

«پادم می‌یاد به خاطر رشته تحصیلیم کلاس‌های آزاد می‌رفتم تا دانش و مهارتمو بیشتر کنم من هنر خونده بودمو و تازه مدرس دانشگاه شده بودم و احساس می‌کردم که لازم بیشتر بدونم. توی اون کلاسها هم از نظر زیبایی و هم هوش و سواد اونقد مورد توجه بودم که برای خودم عجیب و هم جذاب بود. در تمام سال‌هایی که در کنار همسرم بودم و حتی بعد از جدایی و در رابطه با دوستم هرگز چنین توجهاتی رو تجربه نکرده بودم. مدام از سوی همه بویژه مردان مورد تحسین قرار می‌گرفتم. تازه داشتم خودمو می‌دیدم و همیشه از این که در تمام این سال‌ها از سوی شوهرم و دوستم نادیده گرفته شده بودم، ناراحت و غمگین می‌شدم و می‌شم ...».

کنش و تعامل (راهبردها)

راهبرد، مکانیزم و تدبیری است که در برخورد با پدیده به کار گرفته می‌شود. کنشگران جهت تحقق پدیده به تدابیری می‌اندیشند و با توجه به شرایط و امکانات موجود، راهبردی را اخذ می‌کنند (Ibid: 292). استراوس و کوربین راهبرد را چگونگی مدیریت موقعیت‌ها توسط افراد در مواجهه با مسائل تعریف می‌کنند (Strauss & Corbin, 2011: 155). به عبارت دیگر راهبرد، کنش‌های هدفمندی است که برای حل یک مسئله یا نیل به اهدافی صورت می‌گیرند و با صورت گرفتن آن‌ها پدیده محقق می‌شود. در نظریه

استراوس و کوربین شرایط زمینه‌ای و شرایط مداخله‌گر، هر دو بر راهبردها ناظرند و متوجه فعالیت‌ها و برنامه‌هایی هستند که به تحقق و شکل‌گیری پدیده منجر گردد.

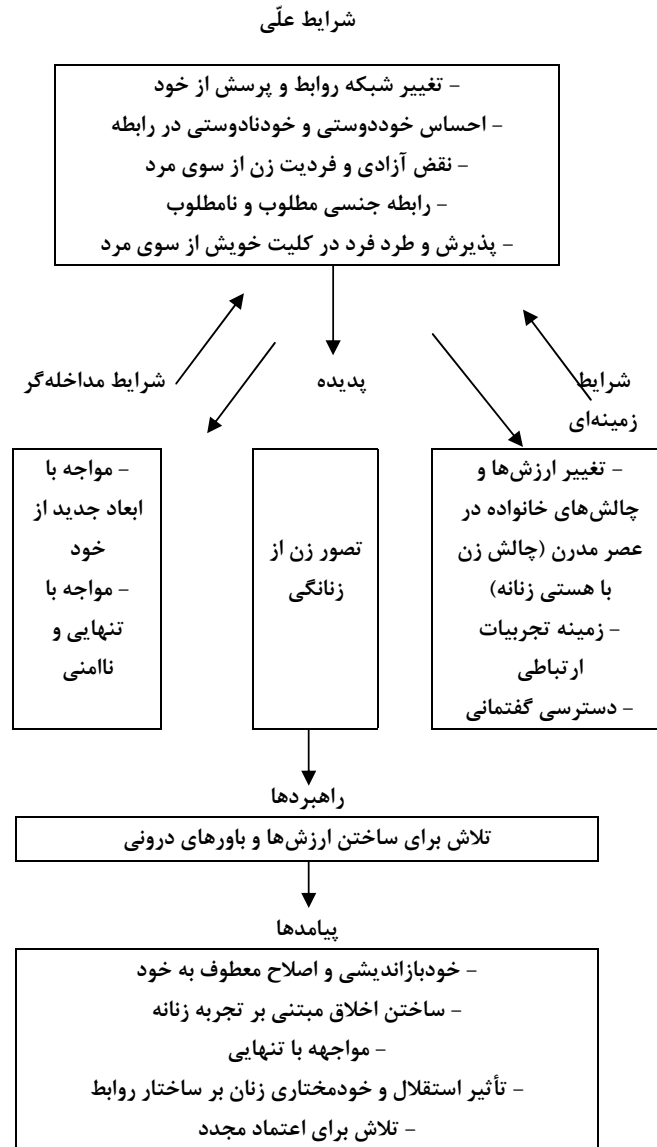
در تحقیق حاضر بر راهبردهای متعددی از سوی سوژه‌ها جهت بازاندیشی در خویشتن خویش، تأکید گردیده است. تلاش برای ساختن ارزش‌ها و باورهای درونی، مهم‌ترین استراتژی و راهبرد زنان برای باز تعریف در خود، بازاندیشی در زنانگی خویش و در کل ساخت قدرت زنانه، برای سوژه‌های مورد تحقیق بوده است. یافته‌ها حاکی از آن است همه سوژه‌ها برای ساخت قدرت به چالش با بایدهای سنتی زنانه برخاسته‌اند و برای رهایی از اخلاق سرکوبگر جنسی، فکری و روانی آنچه که براساس مفهوم خودمختاری رابطه‌ای فمینیست‌ها، نظام سرکوب‌گرایانه جنسی در جامعه تعریف می‌شود، تلاش نموده‌اند و بر این باورند چه بسیار زنانی که در این بستر اجتماعی و فرهنگی خود نقش مهمی در بازتولید این قوانین تبعیض‌آمیز جنسی ایفا می‌کنند. آن‌ها معتقدند که تقویت روحیه‌ی خودارزشمندی و خودکافی‌انگاری و افزایش خوددوستی، آنان را به سمت به دست آوردن اقتدار فکری، عاطفی و جنسی سوق داده و منجر به تجربه‌ی سوژگی و خودمختاری می‌شود. برای نمونه سهیلا (۴۲ ساله) که خود دانش‌آموخته علوم اجتماعی است، بر این باور است که: «زنان خود باید کلیشه‌های جنسیتی را بر هم بزنند و انتخابگر شوند. زنان باید به خود توانمندی برسند و از قالب یک شی جنسی خارج شوند و به بلوغ روانی و فکری برسند. این‌ها همان کارهایی است که من در اواخر زندگی زناشویی آغاز کردم و تا این لحظه نیز که با دوستم زندگی می‌کنم ادامه دارد. در تمام این سال‌ها تلاش کردم بیشتر راجع به خودم بدونم در مورد بدنم، روانم، ذهنم و در کل زن بودنم بدونم. سعی کردم خودمو کشف کنم و در برابر بایدهای کلیشه‌های تعریف شده برای زنان از سوی جامعه بایستم. دوست دارم انتخابگر باشم در روابطم مشارکت‌کننده و فعال باشم نه منفعل و مطیع، دیگه به هر خواسته‌ای در روابطم که از سوی دیگری مطرح می‌شه تن نمی‌دم اول خودمو ارزش‌هامو در نظر می‌گیرم...»؛ و یا زیبا می‌گوید: «من به نقص‌ها و خلأهای روانی خودم واقفم و سعی می‌کنم بیشتر در مورد خودم بدونم و خودمو مدیریت کنم و رابط بیمارگونه گذشته رو تکرار نکنم هر چند هنوزم در انتخابام پر از اشتباهم اما خوشحالم که کمتر از گذشته است. تلاش می‌کنم خودمو بیشتر از قبل دوست داشته باشمو به حقارتی در رابطه تن ندم. مشاوره می‌شم و کتاب می‌خونم این باعث می‌شه نسبت به قبل از خودم راضی‌تر باشم...».

پیامدها

آخرین اصطلاح پارادایمی در روش نظریه مبنایی استراوس و کوربین، پیامدهاست. به زعم آنان هر جا راهبردی یا انجام عملی در پاسخ به امر یا مسئله‌ای یا به منظور اداره یا حفظ موقعیتی از سوی فرد یا افرادی اتخاذ شود، پیامدهایی پدید می‌آورد (Mohseni, Tabrizi, 2016: 293).

در پژوهش حاضر، هر یک از راهبردهای پیشنهاد شده از سوی سوژه‌ها، که به تحقق و شکل‌گیری پدیده بازاندیشی و بازتعریف از خود در زنان منجر شده است، پیامدهایی نیز در بر دارد. سوژه‌های تحت مطالعه به پیامدهایی در این خصوص اشاره کرده‌اند، که از مهم‌ترین آن‌ها، خود بازاندیشی و اصلاح معطوف به خود بوده است (بازاندیشی در کلیت هستی زنانه خویش و زن بودن خویش). بر طبق یافته‌های پژوهش زنان تحت مصاحبه با تلاش به تکوین زنانگی خود دست یازیده‌اند و توانسته‌اند به نوعی خودکفایی فکری و روانی را تجربه کرده و برای کاهش خونریزی‌های روانی و عاطفی به بازاندیشی در زنانگی خویش بپردازند تا بتوانند با ابرازهای زنانه خودساختگی به جای برساختگی تعریف و تصور بازنگری شده‌ای از زنانگی خویش به نمایش بگذارند. برای نمونه سهیلا (۴۲ ساله) می‌گوید: «الان که فکر می‌کنم تصویر بسیار مثبت‌تری از خودم نسبت به گذشتم دارم. نسبت به خودم، بدنم، روانم و کلاً نیازهام آگاه‌تر شدم. خودمو نقد می‌کنم دیگه از ابراز تمایلات زنانم ترس ندارم و احساس شرم نمی‌کنم انتخابگرم و ضعف‌های شخصیتیمو می‌شناسم و سعی می‌کنم مدیریتشون کنم تا به خودم و همین‌طور دیگری آسیب نزنم. این خودآگاهی که هنوزم در تلاشم بهش برسم، باعث شده دیگران بهتر درک کنم و باهاشون بیشتر همدلی و همدردی داشته باشم و رفتارهای واکنشی‌مو کمتر کنم...» و یا سحر می‌گوید: «خوشحالم که دیگه خیلی کمتر نسبت به گذشته قضاوت‌ها و عقاید دیگران در مورد خودم برام مهمه. بعد از جدایی تلاش کردم خودمو همین‌طور که هستم بپذیرم و دوست داشته باشم. به خودم اهمیت بیشتری می‌دم بیشتر از روانم و بدنم مراقبت می‌کنم و در روابطم کمتر به خاطر این که دوستم داشته باشن، به هر خواسته‌ای تن می‌دم. سعی می‌کنم فقط کارهایی که خودم باهش خوشحالم انجام بدم؛ یعنی اول خودمو در نظر می‌گیرم قبلاً اصلاً این‌طوری نبودم می‌خواستم کسی باشم که دیگری می‌خواد در این لحظه از خودم راضی‌ترم...».

مدل پارادایمی تصور زن از زنانگی طی فرایند طلاق (بازاندیشی در تعریف از خود)



بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی کیفی و با استعانت از روش نظریه‌ی مبنایی کوشید مدلی پارادایمی در مفهوم بازاندیشی زنان در تعریف از خود را براساس برداشت‌های ذهنی و تفاسیر و تعاریف کنشگران از این مفهوم ارائه دهد. با نظر به مدل پارادایمی و یافته‌های به‌دست آمده از این پژوهش می‌توان گفت که طلاق و جدایی با تمام رنج‌ها و آسیب‌هایش برای زنان منجر به بازاندیشی آنان در خود و پرداختن به خود و در کل هستی زنانه‌شان شده است. سوژه‌ها معتقد بودند (با توجه به مفهوم خودمختاری رابطه‌ای) که آن‌ها در روابط اجتماعی به‌ویژه ارتباط با مردان زندگی‌شان به‌عنوان همسر و یا دوست، مهارت خودپذیری و ابراز خود را به‌دست آورده و یا از دست داده‌اند. آن‌ها خود را در روابط مختلف به طرق مختلف تعریف کرده‌اند و گاه در این ارتباطات با قرار گرفتن در معرض شرایط و موقعیت‌های جدید و گاه تجربه نشده به کشف ابعاد جدیدی از زنانگی خود دست یازیده‌اند.

یافته‌ها نشانگر آن هستند که اغلب سوژه‌ها در فرآیند طلاق در بازاندیشی از زنانگی خویش به خودمختاری و فردیتی دست یافته‌اند که پیش از این با آن بیگانه بوده و درکی از آن نداشته‌اند. سوژه‌های مورد مطالعه بر این باورند که خود را از قید و بندهای بیرونی (خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی) رهانیده و نظام سرکوبگرانه‌ی جنسیتی حاکم در جامعه‌ی قیم‌سالار را به چالش کشیده‌اند و مقابل آن قد علم کرده‌اند و در طی این سال‌ها و تجربه‌ی روابط پس از طلاق سعی در ارتقاء خودمختاری و فردیت خود نموده و کلیشه‌های زنانگی به وجود در بستر اجتماعی و فرهنگی جامعه در حال گذار ایران را زیر سؤال برده و تلاش نموده‌اند که با افزایش دانش روان‌شناختی، خودشناسی و بالا بردن آگاهی و مهارت‌های ارتباطی (با نظر به اینکه معتقد بودند که انسان خود را در روابط اجتماعی می‌شناسد و تعریف می‌کند)، سوژگی را تجربه کنند و به خودکفایی فکری، روانی و خودانگیختگی و تجربه‌ی خودمختاری زنانه و ابراز زنانه بدون خودسانسوری، دست یافته‌اند و باید گفت که دستیابی به «خودمختاری» وظیفه‌ی اخلاقی و انسانی است که زنان این پژوهش به درستی آن را درک کرده و با پذیرش تمامی مسئولیت آنچه از سرشان گذشته و مسئولیت در قبال خود و دیگری و جامعه، در سایه‌ی آزادی و خودمختاری و رهایی از استیلای مردان و جامعه‌ی قیم‌سالار، تعریفی نو از زن بودن و زنانگی خویش را به نمایش گذارده‌اند.

Reference:

Aghajani, Z. & "et. al." (2018). "Process of Identity construction in current of divorces: reflexivity on the sanctity of the family & the ugliness of divorce", the journal of social development, N. 3, V. 12, PP.129-166. (Persian).

Akhavan tafti, Z. (2003). "Consequence of divorce in the transition from its stages", The journal of women's studies, N. 1, V. 3. (Persian).

Baier, A., (1985). Postures of the Mind. Essays on Mind and Morals, Minneapolis: University of Minnesota Press.

Brison, S. J. (2000). "Relational Autonomy and Freedom of Expression", in Mackenzie and Stoljar 2000a, pp. 280–300.

Charlotte, N. Markey, Patrick, Markey, & Leann, L. Birch. (2004). "Understanding Women's Body Satisfaction: The Role of Husbands", Published in final edited form as: Sex Roles. PP. 209-216.

Creswell, J. (2007). Qualitative Inquiry & Research Design, Second Edition, California: Sage Publications.

Femeke van den Brink, Manja Vollmann, Monique A.m. Smeets, David J. Hessen, & Liesbeth Woertman. Relationships between Body Image, Sexual Satisfaction, and Relationship Quality in Romantic Couples. (2017). Department of clinic Psychology, Utrecht University, P.O. Box 80140,3508TC, Utrecht, The Netherlands, E-mail:F:vandenBrink@uu.nl.

Ghezelsefloo, M. (2010). "In Study on the Comparison of Body Image and Self esteem in Normal Married People and Married people with Sexual Dissatisfaction in Tehran, Master Thesis, Welfare and Rehabilitation Sciences University. (Persian).

Glaser, B. G. & Strauss, A. (2006). Discovery of Grounded Theory, Strategies for Qualitative Research London and New York Routledge.

Kant, E. (2002). Answering the Question: What Is Enlightenment?, Translated by Sirous Ariyanpour, Tehran: Agah Publication. (Persian).

Kant, E. (2015). *Metaphysical Foundations of Natural Science*, Translated by Hamid Enayat and Ali Gheysari, Tehran: Kharazmi Publication. (Persian).

Mill, J. S. (2014). *The Subjection of Women*, Translated by Allaedien Tabatabaee, Tehran: Hermes Publication. (Persian).

Mohseni Tabrizi, A. (2016). *Qualitative Research Methods in the Interpretation Schools*, Tehran: Ettelaat Publications. (Persian).

Mohammadpour, A. (2009). *Method by Method on the Construction of Knowledge in the Humanities*, Tehran: Jameeshenasan Publication. (Persian).

Strauss, A. & Corbin, J. (2011). *Fundamentals of Qualitative Research*, Translated by Ebrahim Afshar, Tehran: Ney Publication. (Persian).

Strauss, A, & Corbin, J. (1997). *Grounded Theory in Practice*. Sage Publications, Inc.

Sadeghi, F. S., & Esari, M. (2013). "In Study on the Self Reflexibility and Identity creation in between Women after Divorce", *The Journal of Women's Research Letter*, N.1, V.4, PP.111-138. (Persian).

Rafaatjah, M., & Sayyarpour. M. (2011). "In Study on the Social and Cultural Factors Effective on Identity Representation via Body", *the Journal of Cultural and Communications Studies*, N. 23, V. 7, PP.73-96. (Persian).

Veronica Valdez-Hernandez, Ietza Bojorquez, Luz de Lourdes Eguiluz Romo, Claudia Unikel. (2016). "You have to be slim" Epiphanies: Body image construction in middle-aged women", *Mexican Journal of Eating Disorders* PP.63-71.

Beauvior, S. (2016). *The Second Sex*, Translated by Ghasem Sanaavi, Volume 1, Tehran: Thoos Publication. (Persian).

Beauvior, S. (2016). *The Second Sex*, Translated by Ghasem Sanaavi, Vol. 2, Tehran: Thoos Publication. (Persian).

Strauss, A. (1987). *Qualitative Analysis for Social Scientists*, Cambridge University Press.

Layder, D. (1982). *Grounded Theory: A Constructive Critique*, *Journal of the Theory of Social Behaviour*, Vol. 12, I. 1.

Glaser, B. G. (1992). *Basics of Grounded Theory: Emergence vs. Forcing*, Mill Valley, CA: Sociology Press.

Glaser, B. & Strauss, A. (1967). *The Discovery of Grounded Theory*, New Brunswick, Aldine Publishing Company.

Zarlaki, Sh. (2018). *In the Service and Betrayal of Women*, Tehran: Cheshmeh Publication. (Persian).

Mackenzie, C. and N. Stoljar (eds.), (2000a). *Relational Autonomy Feminist Perspectives on Autonomy, Agency and the Social Self*, New York: Oxford University Press.

Friedman, M., (1997). "Autonomy and Social Relationships: Rethinking the Feminist Critique", in D.T. Meyers (ed.), *Feminists Rethink the Self*, Boulder, CO: Westview, pp. 40–61.

Westlund, A. (2012). "Autonomy in Relation", in S. L. Crasnow and A. M. Superson (eds.), *Out from the Shadows. Analytical Feminist Contributions to Traditional Philosophy*, New York: Oxford University Press, pp. 59–81.

Taylor, J.S. (ed.), (2005a). *Personal Autonomy: New Essays on Personal Autonomy and its Role in Contemporary Moral Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.

Stoljar, N. (2017). "Relational Autonomy and Perfectionism", *Moral Philosophy and Politics*, 4 (1), 27–41.

The Woman's Image of Femininity through the Process of Divorce: Self Reflexivity (Case Study: Female Instructors of University of Applied Science and Technology)

Solmaz Heshmati (Ph.D)¹, Hossein Aghajani (Ph.D)², Ali Reza Mohseni Tabrizi (Ph.D)³

DOI: 10.22055/QJSD.2023.36669.2401

Abstract:

Divorce is an unpleasant reality of life mostly known for its maladies particularly for women. The present Research has been studying the women's perception of their own femininity through the process of Divorce (before and after), it was also pursuing to find out how this images of femininity has undergone changes. In analyzing this process, we have applied the "Ground Theory" Method; 17 female university lecturers, teaching in University of Applied Science and Technology, mostly from middle class of society as our subjects, have been interviewed. The findings show the process through which divorce has led to the self reflexivity in these women. And how it has contributed to their autonomy and the resulted individuality. The Analysis of these qualitative data indicates that, apart from all the injuries of Divorce and - in general any sort of Separation experience, they have been associated with their Activism power and objectivity experience in these women, which have eventually led to self-motivation and capability in self-assertion.

Key Concepts: *Autonomy, Relational Autonomy, Self Reflexivity, Modern Society, the Grounded Theory*

¹ Ph.D Student of Sociology, Islamic Azad University Science and Research Branch, Tehran, Iran, heshmati.solmaz982@gmail.com

² Associate professor of sociology, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran (Corresponding Author), hos.aghajani@iauctb.ac.ir

³ Professor of Department of Sociology, University of Tehran, Tehran, Iran, mohsenit@ut.ac.ir

